





وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پژوهشکده زبان و ادبیات فارسی

پایان نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی

تأثیر مثنوی‌های شیخ فریدالدین عطار نیشابوری بر  
حافظ شیرازی

استاد راهنما:

آقای دکتر تقی پورنامداریان

استاد مشاور:

آقای دکتر ابوالقاسم رادفر

پژوهشگر:

امیراله‌امی

۲۸ شهریورماه ۱۳۸۳



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری  
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مدیریت تحصیلات تکمیلی

باسمه تعالی

هیأت داوران در جلسه مورخ ۱۳۸۳/۰۶/۲۸

پایان نامه تحصیلی آقای امیر الهامی دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد

رشته زبان و ادبیات فارسی

تحت عنوان:

## تأثیر مثنویهای شیخ فریدالدین عطار نیشابوری بر حافظ شیرازی

را بررسی کردند و پایان نامه با نمره ..... و درجه عالی به تصویب نهایی رسید.

امضا  
رئیس هیأت داوران

۱. استاد راهنمای پایان نامه، آقای دکتر تقی پورنامداریان

امضا  
رئیس هیأت داوران

۲. استاد مشاور پایان نامه، آقای دکتر ابوالقاسم رادفر

امضا  
رئیس هیأت داوران

۳. استاد داور پایان نامه، آقای دکتر حسین نجفداری

۴. رئیس پژوهشکده، آقای دکتر ابوالقاسم رادفر

## سپاس‌گزاری

بر خود فرض می‌دانم از استاد راهنمای گرانقدرم دکتر تقی پورنامداریان که همواره بر نخیل دانش بی‌کرانشان دخیل بسته‌ام سپاس‌گزاری کنم و همچنین از استاد مشاور بزرگووارم جناب آقای ابوالقاسم رادفر به پاس رهنمون‌های گرانسنگشان تشکر نمایم.

## چکیده

«... و پیش از آن که در نظم شعر کند و به دعوی شاعری میان در بند اول مختصر در علم عروض و قوافی بخواند ... و آن گاه سرمایه‌ای نیک از گفته‌های مطبوع و مصنوع استادان این صنعت و پاکیزه‌گویان این فن به دست آرد و از قصاید و مقطعات درست ترکیب عذب الفاظ لطیف معانی از دواوین مشهور و اشعار مستحسن در فنون مختلف و انواع متفرغ طرفی تمام یاد گیرد و همت بر مطالعه و مذاکره آن گمارد تا آن معانی در دل او رسوخ یابد و آن الفاظ در ذهن او قرار گیرد و آن عبارات ملکه زبان او شود و مجموع آن ماده طبع و مایه خاطر او گردد».

بی شک حافظ و شاعرانی که سایه سترگی و اثربخشی کلامشان هنوز از پس دیوار قرون آرامش‌بخش و سکرآور است بر این کلام یاد شده از شمس قیس پاییند بودند و در این میان حافظه نیرومند و حضور ذهن بی‌مانند حافظ سبب می‌شود که اندوخته‌های حاصل از علم و شعر و کلام پیشینیان را در خاطر بسپارد و سرانجام در حادثه ذهنی که منجر به سرایش ابیات می‌شود تأثیر فراوان آن را جاری سازد.

در میان تأثیرات فراوانی که حافظ از پیشینیان خود گرفته است شاعرانی چون سلمان و سعدی در حوزه غزل‌سرایی نقش بیشتری داشتند اما در پژوهش‌های ادبی کمتر به تأثیر شبکه معنایی و زنجیره واژگانی مثنوی‌های عطار بر غزل حافظ توجه شده است. از یک سو مرد بی‌پروای آگاهی که زبان بر هر نگفتنی می‌گشاید و عطار پیرنگ این شخصیت را در قالب دیوانه ترسیم می‌کند با دگردیسی لطیف در پیکره شخصیت رند با همان کارکرد در کلام حافظ متولد می‌شود و از سوی دیگر در معنا و ظاهر شیخ صنعان در سخن او جلوه‌گری می‌کند. جایگاه دهد و پرنندگان دیگر نیز از دیگر جنبه‌هایی است که تصویرگر این تأثیر هستند. در این مجموعه برآنیم که در تک‌تک رویکردهای معنایی و کلامی به زنجیره تأثیر مثنوی‌های عطار بر غزلیات حافظ اشاره کنیم.

## فهرست مطالب

۱	پیش گفتار	ح	ب	ت
۳	فصل نخست:	ن		
۴	بخش اول: اساطیر			
۴	سیمرغ			
۶	سیمرغ در منطق الطیر			
۷	سیمرغ در دیوان حافظ			
۸	آدم	پ	۵	ا
۸	آدم در مثنویهای عطار			
۹	آدم در دیوان حافظ			
۱۰	جام جم			
۱۰	بخش دوم: پرندگان	و		
۱۱	هدهد	ه		
۲۲	هدهد در منطق الطیر	ی		
۱۴	هدهد در دیوان حافظ			
۱۴	بلبل	ک	آ	
۵۵	بلبل در منطق الطیر عطار	د		
۵۵	بلبل در دیوان حافظ	خ		
۱۶	بخش سوم: محمود و ایاز	ā		
۱۸	محمود و ایاز در دیوان حافظ	2		
۴	فصل دوم:	ū		
۱۰	شیخ صنعان	ā		
۳۱	شیخ صنعان و مریدان			
۳۳	تأثیر داستان شیخ صنعان بر حافظ	ط		
۳۴	تأثیر داستان شیخ صنعان بر رند و مرام رندانه ی حافظ			
۱۰	فصل سوم:			

۳۹	.....	←.....	د.....	پیر در ادبیات عرفانی ایران:
۴۱	.....	د.....	.....	پیر در آثار شیخ عطار نیشابوری
۴۵	.....	.....	.....	پیر در دیوان حافظ
۴۰	.....	.....	.....	شباهت پیر حافظ و شیخ صنعان
۳۹	.....	.....	.....	فصل چهارم:
۵۳	.....	.....	.....	بخش نخست: عطار و جامعه
۵۳	.....	.....	.....	اوضاع اجتماعی در زمان عطار
۵۵	.....	.....	.....	تصوف در عصر عطار
۵۶	.....	.....	4.....	جامعه در آثار عطار
۵۸	.....	.....	.....	بخش دوم: حافظ و جامعه
۵۹	.....	.....	.....	اوضاع اجتماعی در زمان حافظ
۶۱	.....	.....	.....	شخصیت صوفی در شعر حافظ
۶۳	.....	.....	.....	رند حافظ
۶۴	.....	.....	.....	مقایسه شخصیت رند در غزلیات حافظ با اشعار عطار
۶۶	.....	.....	.....	منابع و مأخذ

## پیش‌گفتار

در نخستین سال‌های پس از اسلام، مسلمانانی که از خوف خدا و آخرت و برای مبارزه با ثروت‌اندوزی و ریخت و پاش‌های زورمندان زمانه، به زهد و عزلت روی آورده بودند، آرام آرام از میان تنها مونسشان، کتاب خدا، با نگرشی تازه آیتی را دریافتند؛ این آیات از خدایی سخن می‌گفت که بندگان را دوست داشت و بندگان هم او را دوست داشتند.<sup>۱</sup> خدایی که از رگ گردن به آنان نزدیک‌تر بود<sup>۲</sup> و به پیامبرش می‌گفت: «اگر بندگانم درباره‌ی من پرسیدند، بگو که نزدیکم و اگر کسی مرا بخواند، پاسخش می‌دهم».<sup>۳</sup> با اندیشیدن در این آیات، آنان خدایی را که تاکنون دور و جبار و منتقم می‌نمود، لطیف و رؤوف و رحیم و از خود به خود نزدیک‌تر دیدند.<sup>۴</sup>

در پرتو این اندیشه‌ها، اندک اندک نگاه زاهدانه به عرفان عاشقانه می‌گرایید و با گذشتن از صافی صوفیانی چون «رابعه عدویّه» که بیشتر از محبت دم می‌زدند تا خوف، خشونت و درستی آن گرفته می‌شد و به اندیشه‌های لطیف، بلند و شاعرانه بدل می‌گشت؛ زاهدان که عبادتشان به طمع بهشت و ترس از دوزخ بود به گونه‌ای شدند که یکی را از دو عالم می‌طلبیدند.

از آنجا که شعر جلوه‌گاه روح انسان است و طبع ایرانیان هم شعرپرداز و شعرپرور، اندک اندک اندیشه‌های عرفانی در قالب شعر ریخته شد و نخستین رگه‌های عرفان در شعر پارسی پدید آمد. نخستین تجربه‌های شعر عرفانی در قرن چهارم، هنوز جنبه‌های زاهدانه داشت و به نصیحت‌هایی در باب تقوا و ترک دنیا محدود می‌شد. این روند تا جایی ادامه داشت که سنایی، خیزشی در پهنه‌ی ادبیات عرفانی پدید آورد و به عبارتی: تجربه‌های قبل از سنایی موج‌های ملایم این دریا بوده‌اند و غزل سنایی خیزاب بلند و کوه‌موج این دریاست. در واقع بین شعر قبل و بعد از سنایی، تمایزی شگرف است؛ او با حقیقه الحقیقه، غزلیات و قصاید خود در هر سه زمینه‌ی منظومه‌های عرفانی، غزل و قصیده تحولی عظیم پدید آورد و شیوه‌ای تازه برگزید.

دومین تحول بزرگ در شعر عرفانی را عطار پدید آورد. مفاهیم عرفانی، در آثار او شاعرانه‌تر و عاشقانه‌تر شدند؛ منظومه‌های او به ویژه منطق‌الطیر، از حیث زبان ساده و مفاهیم عرفانی لطیف در قالب حکایات آن، مقبولیت بسزایی یافت.

شعر عرفانی با مولانا - که خود را وام‌دار سنایی و عطار می‌داند - به اوج رسید و در اندک زمانی رواج بسیار پیدا کرد. حدود دویست سال بعد از عطار، حافظ ترکیبی از عشق و عرفان را در غزل گنجانده و از میراث اندیشه‌ی عرفانی عطار و منظومه‌های او بهره‌مند شد.

حافظ که در کتاب‌های گذشتگان تدبیر و مطالعه‌ی بسیار داشت و از اشعار پیشینیان و معاصرانش در شعر خود بهره می‌گرفت، نمی‌توانست از کنار مضامین بلند و عرفانی آثار عطار به راحتی بگذرد؛ جلوه‌های اندیشه‌ی عطار در غزلیات حافظ و تلمیحاتی که او به داستان‌های مثنوی‌های عطار دارد، شباهت بین ادبیات وی و عطار و برخی باورهای مشترک در قالب مرام رندانه و شخصیت پیرمغان حافظ، مشهود است.

مثنوی‌های عطار، چندان جنبه‌های تغزلی و تصویرآفرینی‌های شاعرانه و نازک‌خیالانه ندارند که با زبان لطیف غزل - های منتج از ذهن خیال‌پرداز حافظ شباهت تام و تمام داشته باشند؛ از این رو، جلوه‌های تأثیر عطار بر حافظ، بیشتر در محتوا و تلمیح به حکایات و برخی ابیات است.

۱. مائده (۵): ۴۵

۲. ق (۵۰): ۱۶

۳. بقره (۲): ۱۸۶

۴. ر.ک. ارزش میراث صوفیه، ص ۳۷



در این مجموعه، نخست نمادهایی بررسی شده که در آثار عطار و حافظ مشترک است و در لفظ یا نحوه کاربرد آن‌ها شباهتی وجود دارد.

به خاطر اهمیت داستان و شخصیت شیخ صنعان، همچنین تأثیر گسترده‌ی آن بر مرام زندانه و شخصیت پیر راه حافظ و اشاره‌های مستقیم و غیرمستقیم وی به این داستان، فصلی جدا به آن اختصاص داده شده است.

فصل سوم، شامل بررسی شخصیت پیر در دیوان حافظ و آثار عطار است؛ بخش عمده‌ی اندیشه‌ی عرفانی حافظ، تعلیمات و خصوصیات پیرمغان است که او در دیوانش به تصویر می‌کشد.

شخصیت خاص رند حافظ و رویکرد عرفانی- اجتماعی آن، همچنین تقابل رند با زاهد و صوفی در دیوان وی، حائز اهمیت است؛ بنابراین فصلی مجزا به بینش اجتماعی حافظ و شیوه‌ی زندانه و قلندرانه‌ی او اختصاص یافت که با توجه به

خصوصیات جامعه‌ی عطار و حافظ، در این زمینه نیز تأثیر عطار بر حافظ بررسی گردید.

در حقیقت این مجال جستاری است در جهت یافتن برخی تأثیرات عطار بر ذهن و زبان حافظ و جمع‌آوری و تکمیل آنچه تاکنون در این زمینه گفته شده است.

فصل نخست:

نمادها

## بخش اول: اساطیر

### سیمرغ

پرنده‌ای است اساطیری که در متون پیش از اسلام حضور دارد. بعد از اسلام، جایگاهی ویژه در متون ادبی ایران پیدا می‌کند و در منظومه‌های داستانی و عرفانی با عنقا، مرغ افسانه‌ای عرب، درهم می‌آمیزد.

در یشت‌ها درباره‌ی سیمرغ چنین می‌خوانیم: «تو هم ای روشن پاک، در بالای آن درخت سیمرغ که در وسط دریای فراخکرت برپاست، آن (درختی) که دارای داروهای نیک و مؤثر است و آن را ویسپویش (همه را درمان‌بخش) خوانند و در آن تخم‌های کلیه‌ی گیاهان نهاده شده، ما تو را به یاری می‌خوانیم...»<sup>۱</sup>

استاد پورداوود نیز در توضیح آن نوشته است: «سیمرغ در اوستا سن آمده است، در پهلوی سین مورو<sup>۲</sup> گویند، یعنی مرغ سین. گذشته از مورد یاد شده، در فقره ۴۱ از بهرام‌یشت هم به این مرغ برمی‌خوریم (مرغو سن). لغت سیمرغ فارسی همان سن اوستا است که از آن یک مرغ شکاری بسیار بزرگ اراده شده است.»

در فقره‌ی ۹۷ از فروردین‌یشت آمده است: «سن، نخستین کسی است که با صد نفر پیرو بر روی زمین به سر برد» و این سن همان است که به قول دینکرد صد سال پس از ظهور دین زرتشت متولد شد و ۲۰۰ سال پس از آن درگذشت.<sup>۳</sup>

هم چنین: «سنه<sup>۴</sup> به موجب اوستا، نام حکیم و دانشمند و درمان‌بخش و دین‌باور مزدایی بزرگی است و همان است که در فارسی بوسینا شده و نام حکیم بزرگ ایرانی مأخوذ از آن است.»

شاید شاهنامه مشهورترین اثری باشد که ایرانیان، سیمرغ را با داستان‌های آن می‌شناسند. سیمرغ در شاهنامه خصوصیات شاخص و ماورایی دارد؛ هنگامی که سام، پدر زال، وی را در کوهستان رها می‌کند، سیمرغ او را می‌یابد و پرورش می‌دهد.

سیمرغ طبابت می‌داند؛ هنگام تولد رستم، پهلوی رودابه را می‌شکافد و رستم را به دنیا می‌آورد. همچنین در نبرد رستم و اسفندیار، زخم‌های رستم را مداوا می‌کند. از آینده‌خبر می‌دهد. حکیم و

۱. یشت‌ها، ص ۵۷۳

۲. sên- murv

۳. یشت‌ها، ص ۵۷۵، پانویس

۴. saena

دانااست. آینده‌ی رستم را در بدو تولد پیش‌بینی می‌کند. هنگامه‌ی نبرد با اسفندیار، رستم را از عاقبت شوم کشتن اسفندیار آگاه می‌کند؛ در عین حال، به رستم می‌آموزد که اسفندیار را اگر حاضر به صلح با او نشد، چگونه بکشد.

«در معرفی سیمرغ یا عنقا، توضیحاتی در کتاب‌های فارسی و عربی آمده است که نه در آن‌ها و نه در متون پهلوانی و اساطیری، سیمرغ چهره‌ی اسطوره‌ای ندارد و جز در قسمت اساطیری کتاب شاهنامه، ما متن اساطیری به معنای واقعی کلمه نداریم؛ به همین سبب است که سیمرغ تنها با شخصیت و ظرفیت بالقوه تأویل‌پذیری اسطوره‌ای‌اش که در شاهنامه ظاهر می‌شود، به آثار منظوم و منثور عرفانی راه می‌یابد و از طریق شخصیت رمزی خود در عناصر فرهنگ اسلامی جذب می‌گردد.»<sup>۱</sup>

در فاصله‌ی بین شاهنامه و اساطیر عرفانی، سیمرغ همچنان جایگاه خود را در متون فارسی حفظ می‌کند و با صفاتی دیگر در آن‌ها جلوه‌گر می‌شود:

۱. پادشاه مرغان: به جهت پیکر عظیم و باشکوه و نیروی خارق‌العاده‌ی سیمرغ، غالباً از وی به منزله‌ی شاه مرغان یاد شده است.<sup>۲</sup> فرّخی می‌گوید:

مهرگان آمد و سیمرغ بجنید ز جای  
تا کجا پر زند امسال و کجا دارد رای  
باز و جز باز کنون روی نیارند نمود  
گاه آن است که سیمرغ شود روی نمای

در ادامه، سیمرغ را شاه مرغان و برتر از همه‌ی آن‌ها می‌داند و سلطان محمود را به سیمرغ تشبیه می‌کند:

او چو سیمرغ‌ست آری و شهان جمله چو مرغ  
مرغ با هیبت سیمرغ کجا دارد پای<sup>۳</sup>

۲. سیرنگ: رنگ همه‌ی مرغان جهان در پر اوست؛ لذا به آن سیرنگ هم گویند.<sup>۴</sup>  
همه عالم ز فتوح تو نگارین گشته است  
همچو آکنده به صد رنگ نگارین سیرنگ<sup>۵</sup>

---

۱. دیدار با سیمرغ، ص ۷۰.

۲. فرهنگ اشارات، ص ۶۷۹.

۳. دیوان فرّخی، ص ۳۶۶.

۴. فرهنگ اشارات، ص ۶۷۹.

۵. دیوان فرّخی، ص ۲۰۵.

۳. پنهان بی‌نشان: نماد چیزهای دست‌نیافتنی است و جایگاهش را کسی نمی‌داند:

مدتی گشت ناپدید از ما      سر چو سیمرغ در کشید از ما  
چون بر این قصه برگذشت بسی      زو چو عنقا نشان نداد کسی<sup>۱</sup>

۴. بی‌قرین: سیمرغ تنهاست و همدم و جفت ندارد.<sup>۲</sup>

به سیمرغ مانم ز روی حقیقت      که از هیچ مخلوق همدم ندارم<sup>۳</sup>

با رواج اساطیر عرفانی، سیمرغ یا عنقا نماد حق قلمداد می‌شود و در آثار سهروردی، غزالی، عین-القضات و عطار به آن برمی‌خوریم.<sup>۴</sup>

جایگاه سیمرغ در متون ادبی نیز متفاوت است؛ در متون مقدس زرتشتی بر درخت ویسپویش یا هرویسیپ تخمک، در شاهنامه بر فراز کوه البرز، در گرشاسب‌نامه در جزیره راسنی، در عقل سرخ سهروردی بر درخت طوبی و در منطق‌الطیر عطار در کوه قاف منزل دارد.

### سیمرغ در منطق‌الطیر

عطار، سیمرغ را از زبان هدهد چنین وصف می‌کند:

هست ما را پادشاهی بی‌خلاف      در پس کوهی که هست آن کوه قاف  
نام او سیمرغ و سلطان طیور      او به ما نزدیک و ما زو دور دور<sup>۵</sup>

تا سیمرغ، راهی دراز و صعب است که برای طی کردن آن باید از جان گذشت:

بس که خشکی بس که دریا بر ره است      تا نپنداری که راهی کوتاه است  
شیرمردی باید این ره را شگرف      زآنکه ره دور است و دریا ژرف ژرف<sup>۶</sup>

آنگاه که سیمرغ روی از نقاب برون کرد، صد هزاران سایه بر خاک افکند و مرغان از این سایه‌ها پدید آمدند، به این خاطر با سیمرغ نسبت دارند:

<sup>۱</sup>. هفت پیکر، ص ۱۴۹.

<sup>۲</sup>. فرهنگ اشارات، ص ۶۷۸.

<sup>۳</sup>. دیوان خاقانی، ص ۲۸۳.

<sup>۴</sup>. ر.ک: رمز و داستانهای رمزی.

<sup>۵</sup>. منطق‌الطیر، ص ۲۶۴-۲۶۳.

<sup>۶</sup>. همان، ص ۲۶۴.

صورت مرغان عالم سر به سر  
سایه‌ی اوست این بدان ای بی‌هنر  
این بدان چون این بدانستی نخست  
سوی آن حضرت نسب کردی درست<sup>۱</sup>  
مرغان با شنیدن سخنان هدهد، به راه می‌افتند و از هفت وادی طلب، عشق، معرفت، استغنا،  
توحید، حیرت، فقر و فنا می‌گذرند. در پایان، تنها سی‌مرغ خسته و پرشکسته می‌مانند که چون به  
مقصد می‌رسند، درمی‌یابند سیمرغ در حقیقت خود آنان هستند.

### سیمرغ در دیوان حافظ

سیمرغ، گاهی با نام عنقا، در دیوان حافظ موجودی برتر و بلندمرتبه، بدون تأویل عرفانی است:  
ای مگس حضرت سیمرغ نه جولانگه توست  
عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری  
دست‌نیافتنی و وهم‌آمیز است:  
وفا مجوی ز کس و سخن نمی‌شنوی  
به هرزه طالب سیمرغ و کیمیا می‌باش  
گاهی این دست نیافتنی بودن، رنگ عرفانی می‌گیرد و عنقا کنایه از ذات حق است که بعید نیست  
این مفهوم را از عطار وام گرفته باشد:  
عنقا شکار کس نشود دام بازچین  
کانجا همیشه باد به دست است دام را  
برو این دام بر مرغی دگر نه  
که عنقا را بلند است آشیانه  
گاهی بیان شاعرانه‌ی حافظ، تصویرگر گوشه‌گیری و انزوای سیمرغ است و در عین حال نام آن را  
با قاف همراه می‌کند؛ در این بیت همچون عطار، بین عنقا و قاف تناسب برقرار کرده است:  
بُور ز خلق و چون عنقا قیاس کار بگیر  
که صیت گوشه‌نشینان ز قاف تا قاف است  
نماد حضرت حق است، در حالی که هدهد، مرغ سلیمان، را راهنمای خود می‌داند؛ به یقین می‌توان  
گفت که به داستان سفر مرغان در منطق‌الطیر عطار تلمیح دارد:  
من به سرمنزل عنقا نه به خود بردم راه  
طی این مرحله با مرغ سلیمان کردم  
جایی دیگر، از مرغان قاف نام می‌برد:

<sup>۱</sup>. همان، ص ۲۸۱.

باز ارچه گاه‌گاهی بر سر نهد کلاهی مرغان قاف دانند آیین پادشاهی

## آدم

داستان خلقت آدم در قرآن چنین است که خداوند به فرشتگان می‌گوید: «می‌خواهم در زمین جانشین و خلیفه‌ای برای خود قرار دهم». فرشتگان بر آفرینش موجودی مفسد و خونریز، اعتراض می‌کنند؛ خدا به آنان می‌گوید: «من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید». خداوند تمامی اسماء را به آدم می‌آموزد. فرشتگان که علم اسماء را ندارند، به ناتوانی خود اقرار و به فرمان خدا بر آدم سجده می‌کنند. فقط ابلیس از این کار سر باز می‌زند. آدم و همسرش حوا به بهشت می‌روند؛ همه‌ی نعمت‌های بهشت - جز یکی - بر آنان حلال می‌شود، ولی شیطان آن‌دو را فریب می‌دهد. آدم و حوا میوه‌ی ممنوع را می‌خورند و به زمین هبوط می‌کنند.<sup>۱</sup>

در **قصص الانبیاء** میوه‌ی ممنوع، گندم خوانده شده؛ ولی در روایات تورات، این میوه سیب است. همچنین در **قصص الانبیاء** آمده است که شیطان به کمک مار و طاووس آدم و حوا را فریب داد، بنابراین مار و طاووس هم به زمین رانده شدند.<sup>۲</sup>

## آدم در مثنوی‌های عطار

عطار در **منطق الطیر** هنگام خطاب به طاووس، به داستان آدم اشاره می‌کند:

سوختی از زخم مار هفت‌سر	خه‌خه ای طاووس باغ هشت‌در
وز بهشت عدن بیرونت فکند <sup>۳</sup>	صحبت این مار در خونت فکند

در داستان دیگری از **منطق الطیر**، آدم را نماد کسی می‌آورد که از راه عشق مجازی - گندم - به عشق حقیقی می‌رسد. از آن جهت گندم می‌خورد که طالب چیزی تازه‌تر از نعمتهای بهشتی بوده، آنگاه عشق به سراغش آمد و کهنه و نو را در وجودش سوزاند، هرچه داشت داد و در نتیجه صافی و لایق وصول به حق شد.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> ر. ک، بقره (۲): ۳۵-۳۸.

<sup>۲</sup> قصص الانبیاء، ص ۱۸-۲۰.

<sup>۳</sup> منطق الطیر، ص ۲۶۱.

<sup>۴</sup> منطق الطیر، ص ۲۶۹-۲۷۰.

عطار در **الهی نامه**، گندم خوردن آدم را منشأ تمام بلاها برای او می‌داند و به انسانی که به زر و سیم دنیا دل بسته است، هشدار می‌دهد که آدم به گندم - به عنوان لذتی مادی - دل بست و رنج‌ها کشید؛ پس تو با این وابستگی به دنیا به صد چندان درد و رنج دچار می‌شوی:

چو او را گندمی بی‌صد بلا نیست      تو را هم لقمه‌ای بی‌غم روا نیست<sup>۱</sup>

در **اسرارنامه** نیز منشأ تمام غم‌های انسان را رنج و بلایی می‌داند که آدم به خاطر خوردن گندم کشید؛ این غم و رنج، میراثی است که از آدم به تمام انسان‌ها می‌رسد.<sup>۲</sup>

در حکایتی از **اسرارنامه** می‌گوید که در راه حق باید دست از همه چیز کشید و از هر دو جهان فقط او را طلبید، حتی طلب بهشت هم می‌تواند در راه عشق، زنجیر پای عاشق شود و او را از رسیدن باز دارد. سپس می‌گوید:

بهشت آدم به دو گندم بدادست      تو هم بفروش اگر کارت فتادست<sup>۳</sup>

### آدم در دیوان حافظ

حافظ به عشقی اشاره می‌کند که هنگام آفرینش آدم، با جان و گل او سرشته شد:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند	گل آدم بسرشتند و به پیمانانه زدند
بر در میخانه‌ی عشق ای ملک تسبیح گو	کاندر آنجا طینت آدم مخمر می‌کنند
جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت	عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

حافظ پیروی از وسوسه‌ی عقل را مانند فریب آدم از شیطان، باعث خروج از بهشت می‌داند:

هش‌دار که گر وسوسه‌ی عقل کنی گوش      آدم‌صفت از روضه‌ی رضوان به در آیی

گاهی هبوط را نتیجه‌ی آن می‌داند که دیگر در بهشت برای انسان، روزی مقدر نبود:

در عیش نقد کوش که چون آب‌خور نماند      آدم بهشت روضه دارالسلام را

گاهی نیز دلیل خروج انسان از بهشت را این می‌داند که در طلب عشق بوده است:

---

<sup>۱</sup> .الهی‌نامه، ص ۱۱۶.

<sup>۲</sup> .اسرار نامه، ص ۱۷۹-۱۸۰.

<sup>۳</sup> .همان، ص ۱۲۵.



سبزه‌ی خط تو دیدیم و ز بستانِ بهشت      به طلبکاری این مهرگیاه آمده‌ایم

به این بیت از حافظ توجه کنید:

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت      من چرا ملک جهان را به جوی نفروشم

مضمون آن بسیار نزدیک به آن بیت عطار در **اسرارنامه** است که:

بهشت آدم به دو گندم بدادست      تو هم بفروش اگر کارت فتادست

## جام جم

دکتر منوچهر مرتضوی در **مکتب حافظ** بخشی را به پیشینه‌ی جام جم و صورت‌های گوناگون آن در آثار شاعران اختصاص داده و درباره‌ی آمیختگی اسطوره‌ی جمشید و کیخسرو، جمشید و اسکندر، جام جم و آینه‌ی اسکندر، خضر و جمشید، سلیمان و جمشید و همچنین صورت‌های مختلف جام جم در دیوان حافظ و شباهت آن با جام جم در آثار عطار مفصل بحث کرده است.<sup>۱</sup>

## بخش دوم: پرندگان

در متون عرفانی - به خصوص در رساله‌الطیرها - پرندگان رمز روح انسان هستند؛ روحی که به غربت خود در زندان تن و جهان آگاه می‌شود و قصد بازگشت به مبدأ خود دارد: «رساله‌الطیرها در واقع از نظر موضوع، مرحله‌ی بعد از آگاهی روح را نشان می‌دهند؛ مرحله‌ای که روح شرایط و وضع خویش را در اسارت و غربت دریافته است و به موانع بازگشت به وطن اصلی خود آگاه شده است و در این حال قدم در راه سفر گذاشته است. مسیر این سفر از خاک به سوی افلاک است .... هم از این روست که در این سفر نفوسی که به این سفر دست زده اند در رمز پرنده یا پرندگانی ممثل شده‌اند که از دام تعلقات مادی رسته و به سوی مقصد در پروازند.»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup>. مکتب حافظ، ص ۱۵۹-۲۶۳.

<sup>۲</sup>. رمز و داستان‌های رمزی، ص ۴۰۷.

«... تشبیه روح به مرغ در قرن پنجم و ششم، که رساله الطیرها نیز متعلق به همین دو قرن‌اند، در آثار دیگران نیز پیدا می‌شود و در این میان به خصوص بعد از ابن‌سینا و قبل از سهروردی، احمد غزالی و روزبهان بقلی بیش از دیگران به این تشبیه علاقه نشان داده‌اند...»<sup>۱</sup>

**منطق الطیر** عطار، در جایگاهی بالاتر از رساله الطیرهای غزالی و ابن‌سینا و آثار مشابه سهروردی قرار می‌گیرد و عطار با استفاده از تجانس بین سیمرغ و سی مرغ، حکایت تمثیلی که در ضمن ماجرا می‌آورد و پایان زیبای داستان، این اثر را از بقیه آثار مشابه، متمایز می‌کند.

مرغان در این داستان هر کدام صاحب شخصیتی خاص هستند و نماینده گروهی از آدم‌ها با خلق و خویهای گوناگون. بلبل نماد عاشقان ظاهری است، بط نماد زاهدان، باز نماد کسانی که خوشبختی را در دولت و مقام می‌جویند و همه‌ی این مرغان، علی‌رغم تفاوت‌هایشان، هدفی واحد دارند و آن رسیدن به سیمرغ است. این پرنده‌ها از اصلی‌ترین نمادهایی هستند که در شعر عطار به کار رفته است.

از طرفی، حافظ هم بارها خود را به مرغی تشبیه کرده است که از عالم قدس دور افتاده و اسیر دامگاه دنیا است:

<p>طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم چنین قفس نه‌سزای چو من خوش‌الحانی‌ست چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس که ای بلندنظر شاهباز سدره‌نشین تو را ز کنگره عرش می‌زنند صفیر</p>	<p>که در این دامگه حادثه چون افتادم طایر قدسم و از دام جهان برخیزم روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم که در سراچه ترکیب تخته‌بند تنم نشیمن تو نه این کنج محنت‌آباد است ندانم که در این دامگه چه افتادست</p>
---	---

کاربرد پرندگان به صورت نمادینی که در **منطق الطیر** است، به طور شاخص در **دیوان حافظ** مشاهده نمی‌شود. با این حال شباهت‌هایی هرچند اندک به چشم می‌خورد که به آن‌ها اشاره می‌کنیم.

### هدهد

.... دارای منقاری نوک‌تیز و خمیده و جثه‌ای به اندازه یک سار است. این پرنده حشره‌خوار است و به طور انفرادی می‌زید و معمولاً در حفره‌های تنه درخت‌ها برای خود لانه می‌سازد...<sup>۱</sup> و در عین حال بوی ناخوش و گنده از او همی‌آید.

<sup>۱</sup>. همان، ص ۴۱۲.

هدهد در ادبیات فارسی با آنچه فرهنگ‌ها و کتاب‌های جانورشناسی از او ارائه می‌کنند، متفاوت است. در سوره‌ی نمل و داستان سلیمان نبی، به هدهد اشاره شده است که از سرزمین سبا و مردمش برای سلیمان خبر می‌آورد و نامه‌ی سلیمان را که با «بسم الله الرحمن الرحیم» آغاز می‌شود برای ملکه سبا می‌برد.<sup>۲</sup>

بر اساس همین داستان به هدهد، مرغ سلیمان نیز می‌گویند:

قافله‌ی شب چه شنیدی ز صبح  
مرغ سلیمان چه خبر از سبا<sup>۳</sup>

هدهد به خوش خبری معروف است و به او هدهد جاسوس هم می‌گویند:

صبح شد هدهد جاسوس کزو وا پرسند  
کوس شد طوطی غمّاز کزو وا شنوند<sup>۴</sup>  
پیک و خبرآور و برید است:

هدهدی کز عروس ملک مرا  
خبرآور تویی و نامه سپار<sup>۵</sup>  
گفت ای مرغان منم بی‌هیچ ریب  
هم برید حضرت و هم پیک غیب<sup>۶</sup> \*\*\*

گفته‌اند که هدهد راهنمای سلیمان بود بر آب، و می‌توانست از آب در زیرزمین آگهی دهد:  
هدهد از آب زیر زمین آگه است لیک  
از دام بر فراز زمین آگهیش نیست<sup>۷</sup>

## هدهد در منطق الطیر

هدهد مرغان را از وجود سیمرغ آگاه می‌کند و راهنمایی آنان را در راه رسیدن به وی برعهده می‌گیرد. به عبارتی دیگر در **منطق الطیر** نماد پیر و مرشدی است که انسان‌ها را به سوی حق رهنمون می‌شود.

---

<sup>۲</sup>. نمل (۲۷): ۳۰-۲۰.

<sup>۳</sup>. کلیات سعدی، ص ۴۴۲.

<sup>۴</sup>. دیوان خاقانی، ص ۱۰۰.

<sup>۵</sup>. همان، ص ۲۰۱.

<sup>۶</sup>. منطق الطیر، ص ۲۶۳.

<sup>۷</sup>. دیوان خاقانی، ص ۸۳۷.

در آغاز راه، پرندگان برای انتخاب راهنما قرعه می‌افکنند:

قرعه افکنند بس لایق فتاد  
قرعه‌شان بر هدهد عاشق فتاد  
جمله او را رهبر خود ساختند  
گر همی‌فرمود سر می‌باختند<sup>۱</sup>

در آن میان مرغی از هدهد دلیل پیشی گرفتن وی از دیگر پرندگان را جویا می‌شود:  
سایلی گفتش که ای برده سبق  
تو به چه از ما سبق بردی به حق<sup>۲</sup>

هدهد پاسخ می‌دهد به این خاطر که یک روز نظر سلیمان بر من افتاده:  
گفت ای سایل سلیمان را همی چشم افتادست بر ما یک دمی  
نه به سیم این یافتم من نی به زر هست این دولت مرا زان یک نظر<sup>۳</sup>  
پاسخ هدهد، بیانگر این عقیده صوفیه است که برگزیده شدن به عنایت الهی بستگی دارد و  
کوشش در آن راه، شرط نیست.

دکتر شفیعی کدکنی معتقد است که انتخاب هدهد به عنوان پیشوای مرغان، چند عامل صوری و  
معنوی داشته: تاجی که بر سر هدهد است، فره ایزدی را تداعی می‌کند که در ایران باستان جزء لوازم  
شهریاری بوده و این فره ایزدی در دوران اسلامی با عنایت الهی در حق اولیا مرتبط است. دیگر  
شبهات در کلمه هدهد با هدایت و هادی شدن که در داستان مرغان جنبه محوری دارد. گذشته از  
این‌ها نقشی که در داستان سلیمان و بلقیس داشته، از عواملی است که گزینش او را از میان دیگر  
مرغان موجه می‌سازد.<sup>۴</sup>

سهروردی هم در کتاب صفیر سیمرخ از هدهد نام می‌برد و می‌گوید هر هدهدی که در فصل بهار  
ترک آشیان کند و با منقارش بال و پر خود را بکند و قصد کوه قاف کند، چون سایه کوه قاف بر او  
افتد بعد از هزار سال سیمرغی می‌شود که صفیر او خفتگان را بیدار کند و جایگاه او در کوه قاف  
است و صفیر او به همه می‌رسد ولی مستمع کم دارد.<sup>۵</sup>

۱. منطق‌الطیر، ص ۳۰۳.

۲. منطق‌الطیر، ص ۳۰۵.

۳. همان، ص ۳۰۵.

۴. همان، مقدمه، ص ۷۱-۱۷.

۵. مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، ص ۳۱۴-۳۱۵.

## هدهد در دیوان حافظ

حافظ گاهی به خوش خبری هدهد اشاره دارد:

صبا به خوش خبری هدهد سلیمان است که مژده طرب از گلشن سبا آورد  
مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد هدهد خوشخبر از طرف سبا باز آمد  
در جایی دیگر باد صبا را به هدهد تشبیه می‌کند:

ای هدهد صبا به سبا می‌فرستمت بنگر که از کجا به کجا می‌فرستمت  
کاکل هدهد به صورت نمادین، تاج پادشاهی دروغین و بی‌ارزش است:

به تاج هدهدم از ره مبر که باز سپید چو باشه در پی هر صید مختصر نرود  
در جایی دیگر هدهد را راهنمای خود برای رسیدن به سیمرغ می‌داند:

من به سر منزل عنقا نه به خود بردم راه طی این مرحله با مرغ سلیمان کردم  
هدهد را طایر میمون همایون آثار می‌خواند که به درگاه عنقا راه دارد:

برو ای طایر میمون همایون آثار پیش عنقا سخن زاغ و زغن باز رسان  
آن را طایر قدس می‌خواند و از او طلب همت می‌کند:

همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس که دراز است ره مقصد و من نوسفرم  
از هدهد می‌خواهد که او را به درگاه معشوق راهنمایی کند:

دلیل راه شو ای طایر خجسته لقا که دیده آب شد از شوق خاک آن درگاه  
به طور کلی در تمام ابیات عنوان شده در این قسمت، احتمال اینکه حافظ، مفاهیم آن را از عطار  
گرفته باشد بسیار زیاد است.

## بلبل

عندلیب یا هزار آوا. در ادبیات ایران به عاشقی و خوش‌نوایی شهرت دارد. آواز او به خواندن زند  
که با تجویز همراه بوده است تشبیه شده و به آن زندباف یا زندخوان می‌گویند